

تبیین و نقد اخلاق در دیدگاه اسپینوزا و دلالت‌های آن برای اصول و روش‌های تربیت اخلاقی

Explanation and Critique of Ethic in Spinoza View Point and its Applications for the Principles and Methods of Moral Education

Ali Imanzadeh*

Received: 13/Sep/2016 Accepted: 24/Dec/2016

علی ایمان‌زاده*

دریافت: ۱۳۹۵/۶/۲۳ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۴

Abstract

Ethic theorists have expressed different opinions in this field similar to their other colleagues. One of the greatest Western philosophers who has significant viewpoints in the realm of ethic is SPINOZA. The whole philosophy system of Spinoza can represent positive guidelines for moral education, aims, principles and methods of moral education especially in terms of ethic and some other issues such as immortality, eternality and conatus perservandi, the concept of human potential and liberty. The most significant moral education methods in Spinoza's viewpoint include rational moral education, intellectual love method and the rejection of indoctrinating approaches in some levels of education. The thought held by Spinoza hinges upon the assumption that most of the individuals are not capable of acquiring higher levels of knowledge. Therefore, the indoctrination method should be applied in the course of teaching the low-talented people. Since the moral education is a field to which less attention is paid and usually ignored in educational system, the present research is carried out with the aim of reviewing ethic in the Spinoza thought and its applications for moral education by the analytical-descriptive method.

Keywords: Ethics, Espinoza, Moral Education.

چکیده

نظریه‌پردازان اخلاقی مانند سایر همکاران خود عقاید متفاوتی در این زمینه ابراز نموده‌اند. یکی از بزرگترین فیلسوفان غربی که دیدگاه‌های برجسته‌ای در حوزه اخلاق دارد اسپینوزا است. نظام کامل فلسفی اسپینوزا به‌خصوص در مورد اخلاق و مباحثی مانند مرگ‌ناپذیری و سرمدیت، کوناتوس (کوشش برای حفظ ذات)، مفهوم توان بالقوه انسانی و آزادی می‌تواند رهنمودهای مثبتی برای تربیت اخلاقی، اهداف، اصول و روش‌های تربیت اخلاقی داشته‌باشد. برجسته‌ترین روش‌های تربیت اخلاقی در دیدگاه اسپینوزا روش تربیت عقلانی، روش محبت عقلی و نفی رویکردهای تلقینی در بعضی سطوح تربیت هستند. اسپینوزا نسبت به توان بالقوه انسانی بدبین است. اندیشه اسپینوزا بر این فرض استوار است که بیشتر مردم قادر به دست‌یابی به سطوح بالاتر دانش نیستند. بنابراین، در جریان یادگیری باید از تلقین برای آموزش افرادی که استعداد کمتری برای یادگیری دارند، بهره‌گرفت. از آنجا که تربیت اخلاقی، حوزه‌ای کمتر دیده‌شده و مغفول در نظام‌های تربیتی محسوب می‌شود. پژوهش حاضر با هدف بررسی اخلاق در اندیشه اسپینوزا و دلالت‌های آن برای تربیت اخلاقی و به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام گرفته‌است.

کلید واژگان: اخلاق، اسپینوزا، تربیت اخلاقی.

*Assistant Professor of Malayer University
Email: a.imanzadeh@malayeruac.ir

* استادیار دانشگاه ملایر (نویسنده مسئول)
Email: a.imanzadeh@malayeruac.ir

مقدمه

باتوجه به اینکه جنبه‌های ارزشی تربیت، علم اخلاق و مباحث بنیادین آن جهت‌دهنده عناصر مهم هر نظام تربیتی هستند و تحقق ارزش‌های اخلاقی مهم‌ترین زمینه و شرط لازم برای موفقیت دست‌اندرکاران تربیت است؛ لذا، اخلاق از ارکان اساسی تربیت به‌شمار می‌آید. بنابراین، باتوجه به ارتباط نزدیکی که بین دو مفهوم تربیت و اخلاق وجود دارد، می‌توان تربیت اخلاقی را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابعاد جریان تربیت به‌شمار آورد که باتوجه به سایر جنبه‌های تربیت نظیر تربیت عقلانی، اجتماعی و غیره می‌تواند به‌صورت مستقل مورد مطالعه قرار داد. به‌این ترتیب، آنچه از تربیت اخلاقی مراد می‌شود، ایجاد نوعی دگرگونی مثبت در فرد است که دامنه آن، عرصه‌های فکری، احساسی و رفتاری را دربرمی‌گیرد. بعد فکری تربیت اخلاقی، ناظر بر ایجاد توانایی کافی در فرد، جهت تمیز امور خوب از بد است. به‌عبارت‌دیگر، توسعه عقل عملی از لوازم قطعی این گونه تربیت است. اسپینوزا نسبت به هم‌تایان معاصر خود دیدگاه‌های متفاوتی درباره اخلاق داشته و ضمن مرتبط ساختن اخلاق با عقل، نظام توصیفی از اخلاق را پدید می‌آورد. اسپینوزا، مدخل فلسفه را اخلاق و سعادت انسان می‌داند و چنان‌که خود تصریح می‌کند، هدف نهایی او کشف این امر بوده است که: «آیا خیر واقعی وجود دارد که کشف و رسیدن به آن مرا قادر سازد تا از سعادت دائم، متعالی و سرمدی برخوردار شوم؟» نگرش متفاوت او نسبت به انسان، ماهیت او و اخلاق و تربیت اخلاقی را نیز متأثر خواهد کرد. تبیین اخلاق در دیدگاه اسپینوزا و دلالت‌های آن برای عناصر مرتبط با تعلیم و تربیت ضمن نقد تربیت اخلاقی از دیدگاه اسپینوزا مسئله اصلی این مقاله است.

زمینه‌های فکری تأثیرگذار بر دیدگاه

اسپینوزا

باروخ بندیک اسپینوزا، در ۲۴ نوامبر ۱۶۳۲ میلادی در شهر آمستردام در یک خانواده سرشناس یهودی مارونی سفارادی (اسپانیایی-پرتغالی) به‌دنیا آمد. او در مدرسه عبرانی آمستردام به نام «یشیبا» در محضر استادانی چون «منسح بن اسرائیل» مدرس نامی کابال و «ساول مورتریا»، تلمودشناس عصر خود به تحصیل زبان عبری و دروس دینی همت گماشت و در فرهنگ عرفانی کابالا و تاریخ و

سرگذشت قومش به کاوش و پژوهش پرداخت. ولی روح کنجکاوش ارضاء نشد. از این‌رو، برآن شد که زبان لاتین را بیاموزد تا با دنیای دیگری از علم و فرهنگ آشنا شود. پس به مدرسه «فرانسیس فان‌دن‌انده» طیب و ادیب و عالم و سائل هلندی و ملحد معروف زمان رفت و در محضر او علاوه بر زبان لاتین، طب، ریاضیات، علوم و فنون دیگر آموخت و از حکمت مدرسی به‌ویژه حکمت «توماس اکویناس» و از فلسفه دکارت و بیکن و هابز آگاهی یافت و زیر نظر دکتر لند در تعلیم به مقام معاونت استاد رسید. اسپینوزا به‌واسطه مراد به فان‌دن‌انده با افکار برونو (۱۶۰۰-۱۵۴۸)، متفکر وحدت‌گرا و زندیق متهور ایتالیایی نیز آشنا شد و از وی چیزها آموخت که در ابداع نظام فلسفی‌اش مؤثر افتادند. اسپینوزا، به‌احتمال زیاد از افکار ضددینی «داکوستا» که مانند وی عقل‌گرای محض بوده و چندی پیش از وی به مخالفت با دین سنتی و حاکمیت اجباری یهود برخاسته بود، مطلع و متأثر شده است (استراتون، ۱۳۷۹: ۲۷). او در سال ۱۶۷۰ به خاطر دوستی با «جان دویت» به شهر لاهه رفت و در این شهر دوستان فراوانی یافت؛ از جمله با «لایب نیتس» فیلسوف نامدار و «ولدنبورگ» و «رابرت بویل» شیمیدان بزرگ زمانش به مکاتبه پرداخت، از فلسفه‌های یهود و فلسفه مدرسی و فلسفه دکارت اطلاع پیدا کرد، از شریعت موسی (ع) و از تعلیمات عیسی (ع) به‌خوبی آگاه شد و با اینکه با فلسفه اسلامی از طریق سن‌توماس آشنا شد اما نسبت به دین اسلام تا آخر عمر بیگانه باقی‌ماند و درباره آن نظرات نادرستی اظهار داشت. اسپینوزا در سال ۱۶۷۷ به دلیل ابتلا به بیماری سل، در شهر لاهه درگذشت (استراتون، ۱۳۷۹: ۱۶-۱۱). از وی آثاری به یادگار مانده که از اهم آنها می‌توان به رساله‌ای در باب رنگین‌کمان، رساله‌ای مختصر در باب خدا، انسان و سعادت او، رساله در اصلاح فاهمه یا بهبود عقل و کتاب اخلاق اشاره کرد.

اخلاق از دیدگاه اسپینوزا

اسپینوزا به‌دلیل قرار گرفتن در زمره عقل‌گرایان، اخلاق را از منظر عقلانی مورد بررسی قرار می‌دهد. اخلاق او جنبه توصیفی-تحلیلی دارد و فاقد جنبه توصیه‌ای-تجویزی است. زیرا اراده آزاد و حسن و قبح افعال را نمی‌پذیرد. بنابراین، نمی‌تواند از باید و نباید سخن بگوید. اسپینوزا راه رسیدن انسان به سعادت را شناسایی عقل می‌داند، چراکه عقل است که می‌تواند عواطف و هیجانات را مهار کند و انسان را از



ذات آن چیز است. کوشش شیء در پایدار ماندن در هستی خود چیزی غیر از ذات بالفعل آن شیء نیست. اسپینوزا می‌گوید: «محرک در انسان کوشش برای بقا در وجود خویش است و این بیانی است که در مورد هر شیء متناهی صدق می‌کند. این حکم قابل اثبات است که هر چیزی میل به حفظ ذات خویش و ازدیاد قدرت و فعالیت خویش دارد». اسپینوزا این تمایل یعنی کوناتوس را هنگامی که در عین حال هم به نفس و هم به بدن راجع است، میل می‌نامد. ولی در انسان، آگاهی از این تمایل وجود دارد و این میل توأم با آگاهی، «خواهش» نامیده می‌شود.

بنابراین، درست همانطور که تمایل به بقاء و کمال ذات در آگاهی به‌عنوان خواهش منعکس می‌شود؛ به‌همین ترتیب، انتقال به حالت عالی‌تر یا نازل‌تر کمال در آگاهی تجلی می‌یابد. حالت نخستین، یعنی انعکاس انتقال به حالت کمال بیشتر در آگاهی ما «لذت» نامیده می‌شود. درحالی‌که، انعکاس انتقال به یک مرتبه کمال نازل‌تر در آگاهی ما «الم» نام دارد. پس، افزایش در کمال نفس باید افزایش در کمال بدن باشد و برعکس. هرآنچه موجب زیادت یا نقصان و ممد یا مانع قدرت عمل بدن ما باشد، تصور آن موجب زیادت یا نقصان ممد یا مانع قدرت تفکر نفس ما است و کمال نفس به نسبت فعالیت نفس افزایش می‌یابد. یعنی متناسب با اینکه تصوراتی که از آن تشکیل شده‌است از حیث منطقی با یکدیگر مرتبط باشد و صرفاً انعکاساتی از احوال متغیری که ناشی از فعل و تأثیر علل خارجی در بدن است، نباشد. بنابراین، اسپینوزا می‌گوید هرکسی بالضروره طالب لذت است. ولی این بدان معنی نیست که لذت را غایت یا مقصود آگاهانه ادراک شده همه اعمال خویش بداند، بلکه بدین معنی است که هر کسی بالضروره طالب حفظ و بقا و کمال وجود خویش است. کمال وجود خویش وقتی از جنبه ذهنی اعتبار شود، همان لذت است (کاپلستون، ۱۳۸۵: ۳۰۲-۳۰۱).

۳) آزادی

اسپینوزا آزادی کامل را مرادف عقل می‌داند و کسی را آزاد می‌داند که از بندگی هیجان‌ات و عواطف رسته‌باشد. او فلسفه خود را در خدمت آزادی قرارداده‌است و مهمترین انگیزه تشکیل دولت و جامعه را نه حفظ امنیت، که آزادی می‌داند تا افراد در سایه آن نیروهای خود را شکوفا سازند. او آزادی را برای پارسایی، خداپرستی و آرامش جامعه لازم می‌داند و آزادی عمومی را زمانی در خطر می‌بیند که آزادی

بندگی و اسارت آنها رهایی‌بخشد. اسپینوزا می‌گوید: «هرچه شخص تعقل و تفکر خود را ورزش دهد و بر دانش خود بیافزاید، روح خود را کامل‌تر می‌کند، از انفعالات خود می‌کاهد، از جنبه‌های فانی نجات می‌یابد، جنبه باقی خود را گسترش می‌دهد و به مبدأ بیشتر وصل می‌شود». از این رو است که عشق به ذات جاوید است.

اسپینوزا با تقویت تعقل و تفکر، خواهش‌ها و عوارض نفسانی که ماهیتی غیرحقیقی دارند را به ذات باری‌تعالی که حقیقی است، وصل می‌کند و از این راه با غلبه بر نفسانیات، به سعادت حقیقی دست می‌یابد. از نظر او زندگی عقلانی که ریشه در یقین به خدا نداشته‌باشد و از روی قواعد اخلاقی نباشد، بی‌فایده است. بزرگ‌ترین آرزوی فرد خردمند این‌است که خود و همه موضوعات را کاملاً بشناسد. نتیجه این شناسایی عشق به خدا است. اسپینوزا والاترین سعادت را شناخت خدا می‌داند.

فلسفه اخلاقی اسپینوزا بر عناصر زیر تکیه دارد:

۱) خدا

اسپینوزا می‌گوید تنها یک جوهر حقیقی نامتناهی وجود دارد و یک چیز است که علت خودش محسوب می‌شود. خدا همان کل طبیعت است که علت فاعلی و ذاتی همه اشیاء است. او عالی‌ترین خیر و فضیلت را شناخت خدا می‌داند و انسان به سعادت نمی‌رسد مگر با معرفت خدا. او معتقد است که خداوند واقعیتی فناپذیر، بی‌انتهای و بی‌نیاز است؛ آدمیان مانند سایر موجودات فناپذیر از وی سرچشمه می‌گیرند. روح، جسم و رفتار انسان ناشی از طبیعت بدنی و عقلانی خداوند است. آدمیان درصدد کسب این قدرت هستند و این قدرت در کسب دانش نهفته‌است (السعدی، ۱۳۸۷: ۴۴). در دیدگاه اسپینوزا وحدت جوهر وحدت ذاتی است، نه وحدت عددی (جهانگیری، ۱۳۸۸: ۲۹-۲۷).

۲) کوناتوس^۱ (کوشش برای حفظ ذات)، لذت

والم

هریک از موجودات (و نه فقط انسان)، سعی در حفظ بقای وجود خویشتن دارد. اسپینوزا این سعی را کوناتوس می‌نامد. هیچ چیزی نمی‌تواند جز آنچه از طبیعتش لازم می‌آید، چیزی انجام دهد. ذات یا طبیعت هرچیز، اعمال آن را تعیین می‌کند. پس قدرت یا کوششی که با آن چیزی عمل خاص خویش را انجام می‌دهد و یا سعی می‌کند که عملی انجام دهد، عین

1. conatus

۵) سرمدیت

اسپینوزا معتقد است: «سرمدیت نه با طول زمان تعریف می‌شود و نه ربطی به زمان دارد». او می‌گوید: «روح می‌تواند با تن یگانه شود که در چنین صورتی با نابودی تن نابود می‌گردد ولی اگر با چیزی یگانه شود که تغییرناپذیر است و همیشه باقی است، خود نیز ناچار تغییرناپذیر می‌شود و همیشه باقی می‌ماند و این زمانی است که با خدا یگانه می‌شود». در این زمان که تأثیر عشق را تجربه می‌کند روح نمی‌تواند با تن آسیب ببیند و به کلی فانی شود، بلکه چیزی باقی می‌ماند که سرمدی است. مرگ‌ناپذیری راستین را نمی‌توان به واسطه زمان و ادامه زمانی دریافت. مرگ‌ناپذیری در مورد چیزی صدق می‌کند که مشمول سرمدیت باشد. هرچه بینش خردمندانه روشن‌تر و نیروی عشق قوی‌تر باشد، تعلق به هستی سرمدی بیشتر است. اسپینوزا می‌گوید: «ما آدمیان در هستی جسمانی محکوم احساسات و عواطف هستیم و از این‌رو از مرگ می‌ترسیم. ولی همچون ذوات خردمند در حال شناختن از قید عواطف و در نتیجه از ترس مرگ آزاد می‌گردیم و به آرامش هستی ابدی که همواره متعلق به آن هستیم، نائل می‌شویم. هرچه بینش خردمندانه روشن‌تر و نیروی عشق قوی‌تر باشد، تعلق به هستی سرمدی بیشتر است (یاسپرس، ۱۳۷۸: ۷۳-۷۲).

اسپینوزا معتقد است: «مقصود از سرمدیت، نفس وجود است از این‌حیث که تصور شود که بالضروره از تعریف شیء سرمدی ناشی شود». و در توضیح این مطلب می‌گوید وجود یک شیء به‌عنوان یک حقیقت سرمدی عین آن ذات تصور شود. پس می‌توان گفت که نفس انسان از آن‌حیث که در تصور بالضروره از طبیعت جوهر یا خداوند لازم می‌آید، سرمدی است. چون روابط و نسب در طبیعت شبیه به روابط و نسب منطقی است، می‌توان نظام نامتناهی طبیعت را نظامی منطقی و فاقد زمان دانست و در این نظام هر نفس انسانی که مبین تصور یا حقیقت حالتی از امتداد است، مرحله‌ای ضروری خواهد بود. در نظام نامتناهی، من مقامی دارم که غیرقابل‌انتقال و تغییر است. به این معنی، هر نفس انسانی سرمدی است و از آن‌حیث که نفس مفروض به سومین مرتبه یا درجه معرفت ارتقاء می‌یابد و اشیاء را از وجه سرمدیت مشاهده می‌نماید از سرمدیت خویش آگاه است (کاپلستون، ۱۳۸۵: ۳۱۲-۳۱۰).

اندیشه افراد را محدود کنند. اسپینوزا می‌گوید: «مفهوم عادی آزادی و اختیاری که شعور عامه به آن حکم می‌کند یعنی باور اینکه فردی خود انگیزته عمل کند بدون اینکه عمل او معلول علتی دیگر باشد و با خود انگیزتگی محض صاحب اختیار باشد، از محالات است. هرگونه تربیتی بر فرض جبر استوار است زیرا مغز جوانان را از یکسری امر و نهی پر می‌کند که رفتار آنها را در آینده معین و مشخص می‌کند. او می‌گوید: «جبر یا موجبیت علت و معلولی زندگی اخلاقی را بهتر می‌سازد. این جبر است که به ما می‌گوید به کسی ظلم نکنیم و بر کسی خشم نگیریم. جبر علی ما را بر تحمل حوادث تقویت نموده و وادار می‌کند از حوادث استقبال کنیم زیرا همواره به خاطر داریم که اشیاء بر طبق قوانین و فرامین خداوندی است (بابایی، ۱۳۸۶: ۴۱۱-۴۰۹). تصویری که اسپینوزا در اخلاق از وضعیت بشری ترسیم می‌کند جایی برای خود انگیزتگی انتخاب فارغ از قید اسباب و علل باقی نمی‌گذارد، مفهومی که شماری از فیلسوفان نظیر سارتر آن را جوهره اختیار می‌دانند. به‌زعم اسپینوزا، حداکثر چیزی که می‌توانیم به آن نائل شویم این است که اعمال ما از اسباب و علل بیرونی سر بزند. با این‌همه، توصیف غم‌انگیزی که اسپینوزا از اختیار آدمی به‌دست می‌دهد، اقتناع‌کننده است و شاید درست‌تر هم باشد. ممکن است اعتقاد به اینکه می‌توانیم در مورد افکار و اعمال خود اختیاری فارغ از قید اسباب و علل داشته باشیم، چیزی جز خیال‌اندیشی نباشد. اسپینوزا خود را کسی می‌داند که پندار باطل اختیارمندی را افشا می‌کند (Warberon, 1962: 105).

۴) ترکیب روح و تن

برخلاف دکارت که می‌گفت ذهن و بدن کاملاً از هم مجزا هستند، اسپینوزا اعتقاد دارد که امور ذهنی و امور بدنی یا جسمانی ابعاد جدایی‌ناپذیر یک چیز هستند. ذهن و بدن یک چیز است اما چیزی که نه می‌توان آنرا جسمانی پنداشت و نه ذهنی. ذهن خود جوهر نیست، بلکه یک حالت از جوهر است. ذهن و بدن به‌نحوی که دکارت وصف می‌کرد با هم تعادل ندارند. آنها صرفاً دو بعد یک چیز هستند. یکی از نتایج این دیدگاه که اسپینوزا آن را می‌پذیرد این است که جمیع اشیاء مادی یا جسمانی می‌توانند واجد ابعاد ذهنی یا روحانی باشند (Warberon, 1962: 102).

**۶) مفهوم توان بالقوه انسانی**

مفهوم «پانتئیسلی تربیتی» در اندیشه اسپینوزا از این فرضیه او نشأت می‌گیرد که یک فرد یک منفعل نیست، بلکه دینامیک با توان بالقوه برای ساخت خود است. هر فردی برای موجودیت خود پافشاری می‌کند و این ماهیت شخصی او است. او به‌سادگی با فشارهای بیرونی جابجا نمی‌شود، بلکه به‌صورت فعالانه موجودیت خود را قالب‌گیری خواهد کرد. قابلیت آموزشی شامل توانایی هدایت افراد برای تفسیر خود در جهت بالاترین حدممکن دانش است. اگرچه هدایت اکثریت دانش‌آموزان به بالاترین سطح دانش امکان‌پذیر نیست، اما یک مربی توانمند می‌تواند اکثر دانش‌آموزان را در بیشتر فعالیت‌های بیرونی‌شان هماهنگ سازد. این امر به فعال‌سازی آنها بستگی ندارد، بلکه به آشنایی مربی با قوانین حاکم بر احساسات و به توانایی او در به‌کاربردن این دانش بستگی دارد. متعاقباً این کار توانایی و قدرتی را برای سازماندهی جامعه به‌شیوه‌ای فراهم می‌سازد که بردگی انسان که از طریق حاکمیت شور و احساسات پدید می‌آید برای حفظ نظم اجتماعی ایستا قابل سرویس‌دهی باشد. هر پیشرفت تکمیلی به سمت تکامل انسانی به فعال‌سازی بیشتر و بیشتر دانش‌آموز بستگی دارد. در هر صورت، یک مربی توانمند قادر است به بسیاری از دانش‌آموزان کمک کند تا به بالاترین سطح از دانش شهودی برسند تا آنها را برای تلاش‌های عقلانی مستقل که به پیشرفت در دانش و فضیلت منجر می‌شوند، فعال کند. بنابراین، توانمندی آموزشی در تفکر اسپینوزا به معنای هنری است که بر فرد تأثیر می‌گذارد تا از داخل عمل کند و نسبت به تأثیرات بیرونی آسیب‌پذیری کمتری داشته باشد. در این فرم، ایده‌آل آموزشی او به‌طور کامل بر تلقین فرض شده است (Puolimatka, 2001: 402-404).

۷) وحدت وجود

هر چیز ممتد یا متفکر، یا باید صفت خدا باشد یا حالتی از خدا تحت یکی از صفات وی. آنچه دیدگاه اسپینوزا درباره ارتباط خدا و جهان را به تفکر وحدت وجودی نزدیک می‌کند، این است که اگرچه خدا با جهان یکی نیست اما او تحت هریک از صفاتش به‌گونه‌ای ظاهر می‌شود که هیچ‌چیز از وجودش از این ظهور به‌جای نمی‌ماند. لذا، خدا تماماً تحت صفت بعد متجلی می‌شود. هرچند با نتیجه این تجلی به‌کلی

متفاوت است. وجود از نظر اسپینوزا وحدت جهان در مسیر حیات جاوید است. اما چون در زندان تن اسیر هستیم، می‌توانیم نگاهی گذرا به آن بیاندازیم. از نظر او، خدا و انسان یکی است؛ یعنی خدا در ما وجود دارد و هریک از ما پرتویی از ذرات او هستیم، از او بهره می‌گیریم و جهان بر طبق مشیت او برقرار است (اخلاق، بخش ۱، تبصره قضیه: ۱۵). «لایودا» اصطلاح «پانتئیسیم»^۱ را به اسپینوزا پیشنهاد می‌کند؛ جهان خدا نیست اما به‌معنایی قوی در خدا است. حالتی از جوهر ممتد است که بدون آن نه می‌تواند وجود داشته‌باشد و نه تصور شود و لذا نمی‌تواند با هیچ شیء منتهای ممتدی یکی باشد. آنچه در خدا واقعی است، تحت همه صفاتش واقعی است و در او هیچ واقعییتی نیست که تحت هیچیک از صفاتش قابل بیان نباشد. لذا، آنچه خدا را از کاهش به جهان ماده بازمی‌دارد، این نیست که چیزی از ظهور کامل او در جهان حالات منتهای جلوگیری کند، بلکه این است که هیچ‌یک از صفات خدا به‌طور انحصاری با او یکی نیستند. به‌همین دلیل، اعتقاد به اینکه خدا و جهان یکی هستند ترک نظریه نامتناهی بودن سایر صفاتی است که خدا تحت آنها ظاهر می‌شود (Lloyd, 1996: 38-39).

۸) انسان به‌منزله موجودی عقلانی

دیدگاه معرفت‌شناختی اسپینوزا با دیدگاه او درباره اخلاق ارتباطی نزدیک دارد. اسپینوزا به انسان به‌عنوان موجود عقلانی می‌نگرد که ماهیت او شامل تلاش‌هایی در جهت پرورش عقلانیت است. رفتار یک فرد آزاد به‌لحاظ عقلانی از درون کنترل می‌شود و متأثر از عوامل کنترل بیرونی نیست. مربی نیز نمی‌تواند به‌طور مستقیم بر دانش‌آموزان تأثیر بگذارد؛ بلکه تنها در مقام کاتالیزور به پیشبرد فرایند داخلی پرورش عقلانی کمک می‌کند. به عقیده اسپینوزا، پیشرفت انسان در گرو پرورش عقلانی است که او را به تلاش و تکاپو وامی‌دارد. تلاشی که از طریق آن موجودیت انسان حفظ می‌شود. این تلاش وجود عملی هر فرد است و پیشرفت انسانی شامل قدرتمند ساختن نیروی زندگی فرد نسبت به نیروهای بیرونی برای او است. هر فرد با هدایت فعالانه‌تر از داخل، به‌جای تسلط منفعلانه از فشارهای بیرونی به سمت مراحل بالاتری از تکامل حرکت می‌کند. از آنجاکه پیشرفت

1. Lloyd
2. panentheism

دلالت‌های دیدگاه اسپینوزا برای اصول و روش‌های تربیت اخلاقی

قبل از پرداختن به اصول تربیت اخلاقی منبعت از دیدگاه اسپینوزا، لازم است معنای «اصل» را روشن سازیم. رسیدن به هدف به‌عنوان مطلوب نهایی، نیازمند قواعد کلی و جزئی است که باید مربی به آنها عمل نماید. این دستورالعمل‌های کلی را اصول تعلیم و تربیت می‌نامند. همچنین، در تعریف اصول گفته می‌شود که اصول شامل مفاهیم، قواعد و نظریه‌های نسبتاً کلی است که در اکثر موارد راهنمای عمل مربی در جریان فعالیت‌های تربیتی است. در اینجا اصول تربیت اخلاقی، قواعد یا توصیه‌هایی کلی هستند که می‌توان از آنها به‌عنوان راهنمای عمل در موارد خاص تربیتی استفاده نمود. به‌عبارت‌دیگر، اصول تربیت اخلاقی راهنمای عمل در جریان پرورش اخلاقی است. این اصول در ارتباط نزدیکی با مفاهیم اخلاقی قرار دارند. از مطالعه آراء و اندیشه‌های فلسفی اسپینوزا در باب انسان‌شناسی می‌توان اصول ذیل را استنباط کرد که ناظر بر اهداف واسطی تربیت اخلاقی هستند.

۱. اصل آزادی اندیشه

اسپینوزا آزادی را چنین شرح می‌دهد: «کسی که دیگری را زیر سلطه خود دارد، یا او را به بند کشیده، یا وسایل دفاع و گریز را از او گرفته، یا او را ترسانده و یا با بخشش پاداش او را چنان به خود وابسته ساخته که زندگی به میل فرد سلطه‌گر را به زندگی موافق میل خود ترجیح می‌دهد. در دو شکل نخست، فرد غالب تنها فرد مغلوب را در اختیار دارد نه روحش را؛ در اشکال سوم و چهارم، سلطه‌گر هم بر تن او چیره است و هم بر روحش؛ البته تنها تا هنگامی که بیم یا امید به‌جای خود باقی است، ولی هر فردی پس از آن هم که آزادی را از او گرفتند، حق خود را نگاه می‌دارد. هرچند این حق به‌ظاهر نابود شده می‌نماید و همین که ترس از زور یا امید پاداش از میان برود این حق دوباره قدرت خود را باز می‌یابد. آنچه سبب می‌شود انسان حق خود را نگاه دارد، روح او است. اگرچه روح هم تنها در صورتی حق خود را حفظ می‌کند که بتواند از خرد خود سود جوید. در این روند، هرچقدر روح انسان تحت نفوذ دیگران باشد، هنگام داوری و قضاوت از اختیار کمتری برخوردار خواهد بود. به‌همین دلیل، آزادی سیاسی به آزادی خرد امکان تجلی می‌بخشد. آزادی و بزرگترین قدرت آدمی، خرد او است. زیرا قدرت

انسانی به تلاش و تعیین فعالانه بستگی دارد، هر فرد تنها زمانی به سطوح بالاتر دانش دست‌پیدامی‌کند که آنرا به‌عنوان مهم‌ترین چیز در زندگی خود ببیند.

از نظر اسپینوزا، سه درجه قابل درک معرفت وجود دارد: مرتبه اول معرفت آن‌است که ما بدون تفکر تسلیم تأثرات گوناگون شویم و دچار تصورات بلهوسانه می‌شویم. درجه دوم معرفت آن‌است که وقتی هنگام تجربه به‌طور علمی فکر می‌کند، بدان نائل می‌شود. درجه سوم معرفت، معرفت متافیزیک شهودی است. در این مرحله است که هرچیز را به حکم وجدان بررسی می‌کند و آنرا به علت واقعی و ماهیت یزدانی مرتبط می‌سازد. اسپینوزا مرتبه اول را بردگی می‌نامد؛ انسان مقهور عواطف است. در مرتبه دوم، انسان واجد تمام علوم نیست اما دانا است و می‌تواند خردمندانه عمل کند، و در مرتبه سوم، اسپینوزا به دنبال عشق به خدای معنوی است. حالتی که نجات‌بخش است و فرد در آن آرامش دائمی پیدا می‌کند و هر چیز را تحت منظر ابدیت می‌نگرد (کاپلستون، ۱۳۸۵: ۲۹۲-۲۹۱).

۹. فضیلت

براساس نظریه اسپینوزا، همه افعال انسان به اقتضای ذات خدا صادر می‌شوند و تفاوت افعال به تفاوت در نحوه صدور آنها از خدا برمی‌گردد. افعالی که خوب و بد نامیده می‌شوند نیز از این قاعده مستثنی نیستند و چنین نیست که تفاوت این افعال، تفاوتی ذاتی بوده و برخی از آنها ذاتاً خوب یا برخی ذاتاً بد باشند. اسپینوزا می‌گوید: «درخصوص خیر و شر باید توجه داشت که این اصطلاحات در نفس اشیاء بر چیز مثبتی دلالت نمی‌کنند و خود چیزی جز حالات فکر یا مفاهیمی که از مقایسه اشیاء با یکدیگر ساخته‌ایم نیستند؛ زیرا ممکن است یک چیز در زمان واحد هم خوب باشد و هم بد یا نه خوب باشد و نه بد (Baratz, P and Bacharach, P 1970: 19). او فضیلت را به‌مقتضای طبع خود و پافشاری در ایقاعی وجود خویش رفتار کردن می‌داند. فضیلت همان عقل و دانش است و دانش و عقل مایه همه فضیلت‌ها است؛ چراکه مردم به‌واسطه آنها توانا می‌شوند و همه مقتضیات طبیعت خود و طبع عالم را درمی‌یابند، از آن پیروی می‌کنند و اعمال‌شان به‌جای انفعالی بودن، جنبه فعلی پیدا می‌کند. برترین فضیلت این‌است که انسان وجود خود را حفظ کند و به معرفت خدا نائل آید (سعادت، ۱۳۷۴: ۲۰-۱۹).



مبنای طلب آنچه برای انسان مفید است و آنچه قطعاً برای ما مفید است، چیزی است که حقیقتاً به فهم می‌انجامد. بنابراین، امر مضر نیز، آن امری تلقی می‌شود که مانع از چنین فهمی باشد.

فهمیدن به معنی رهایی از بندگی عواطف است (عاطفه‌ای که در حالتی منفعل قرار دارد، به محض اینکه تصور واضح و متمایزی از آن تشکیل شد، ماهیت انفعالی خود را از دست می‌دهد. زیرا این عاطفه بیان‌گر فعالیت ذهن است. اسپینوزا برای توضیح این مسئله، نفرت را مثال می‌زند. به عقیده اسپینوزا، امکان ندارد که نفرت در انسان فعال شود زیرا عواطف در ذات خود منفعل هستند. اگر چیزی موجب فعال شدن نفرت در فرد شود، همین که فهمید انسان‌ها بنابه ضرورت طبیعت عمل می‌کنند و با اندیشیدن می‌توان بر صدمات ناشی از رفتار آنها فائق آمد، نفرت منفعل شده و به کار نخواهد آمد. در واقع، درک اینکه انسان‌ها با یکدیگر طبیعتی مشترک دارند، امکان نفرت‌ورزی را از بین می‌برد زیرا دیگر کسی برای دیگران آرزوی شر نمی‌کند. بنابراین، ظهور نفرت در کسانی امکان‌پذیر است که تصورات مبهم و نادرستی دارند و از اندیشه خود بهره‌نمی‌گیرند. در واقع، اگر رابطه همه انسان‌ها را با خداوند می‌فهمیدیم، دیگر نسبت به هیچ انسانی احساس نفرت نمی‌کردیم (کاپلستون، ۱۳۸۵: ۳۰۹-۳۰۷).

۲. اصل خود تصدیقی

اسپینوزا به خردمندان پند می‌دهد که کاملاً با خدا و در جهان زندگی کنند. مرد آزاد، درباره مرگ نمی‌اندیشد و معرفت خود را از تفکر درباره مرگ به دست نمی‌آورد، بلکه معرفت او حاصل تفکر درباره زندگی است. ترس از مرگ او تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، بلکه برای انجام کار نیک، زنده ماندن و تعالی هستی خود می‌اندیشد.

برداشت اسپینوزا از زندگی این است که هر پدیده یا رویداد، و حتی خود را ضروری و در ماهیت سرمدی‌اش دگرگون‌نشده می‌بیند. ضرورت منشا آرامش او و اندیشه ضرورت مطلق زندگی او است. در فلسفه اسپینوزا، فعالیت از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا آدمی بدین نکته واقف می‌گردد که از راه فعالیت کاری را به انجام می‌رساند که انجام یافتنش ضروری است. فعالیت است که شهود و آرامش را برای انسان به ارمغان می‌آورد. حتی بدبختی، بلاهت، ناکامی و آنچه آدمی در حال فعالیت تجربه می‌کند، همه ضروری هستند. از این‌رو، سرزنش کردن دشمنان، فرومایگان

آدمی بیشتر به نیروی روح او وابسته است تا به نیروی جسمانی. از این‌رو، کسانی بیش از دیگران می‌توانند از حق خود دفاع کرده و به خوبی زندگی کنند که بیش از دیگران از خرد بهره دارند. می‌توان گفت، تنها کسی آزاد است که تحت رهبری خرد خویش باشد. آدمی هرچه بیشتر خدا را دوست بدارد، بیشتر آزاد است و با خود توافق درونی دارد. از این‌رو، فرمان خرد این است که آدمی خدا را بپرستد و آرام باشد ولی چنین وضعی تنها در جامعه امکان‌پذیر خواهد بود (یاسپرس، ۱۹۵۷: ۱۱۸-۱۱۷).

اسپینوزا ناتوانی انسان در تعدیل و ضبط عواطف را بندگی می‌نامد. زیرا انسانی که مطیع خویش باشد هیچ قدرتی ندارد و تا حدی دستخوش بخت و اتفاق است که اگرچه ممکن است بتواند خیر خود را تشخیص دهد، اما غالباً مجبور به تبعیت از بدتر می‌شود. البته این بیان ممکن است با تبیین اسپینوزا از کلمات خیر و شر در تعارض باشد. در واقع، او همچنان بر این عقیده خود پای می‌فشارد که خیر و شر به چیزی در نفس اشیاء دلالت نمی‌کنند و جز حالات فکر و مفاهیمی که از مقایسه اشیا با همدیگر ساخته‌ایم نیستند. ما می‌توانیم و در واقع چنین است که تصویری کلی از انسان یا نوعی از طبیعت انسانی در ذهن می‌سازیم.

مقصود ما از خیر چیزی است که مسلم می‌دانیم ما را در وصول به سرشت انسانی یاری می‌کند و مقصود از شر چیزی است که ما را از سرشت انسانی دور می‌سازد. بر همین اساس، می‌توان گفت انسان‌ها به تناسب قرب و بعدشان به این نوع مثالی، کمال بیشتر یا کمتری دارند. پس اگر کلمات خیر و شر را بدین معنی اراده کنیم، می‌توان گفت امکان دارد کسی به ماهیت خیر، یعنی آنچه قطعاً و مسلماً او را در وصول به آن نوع یا طبیعت مثالی انسان یاری خواهد کرد، علم داشته باشد، و در عین حال چیزی را که شر است یعنی مانع از وصول او به آن طبیعت آرمانی می‌شود، مرتکب گردد. دلیل وقوع این امر آن است که ممکن است امیالی که منبعث از عواطف منفعل هستند، به دلیل وابستگی به علل خارجی قویتر از امیالی باشد که از شناخت درست خیر و شر در مقام عاطفه درونی، منبعث هستند. برای مثال، میل به وصول آرمانی که به عنوان غایتی در آینده تصور می‌شود ممکن است از میل به چیزی که در برابر ما حضور دارد و موجب لذت می‌شود ضعیفتر باشد. در مقابل زندگی در بند عواطف منفعل، زندگی عقلانی قرار دارد که بر فضیلت مبتنی بوده و ماهیتی فرزانه دارد. زیرا عمل مطلق به مقتضای فضیلت در ما چیزی نیست جز عمل کردن تحت هدایت عقل و زیستن بر

هیچ‌چیز خوشایندتر از بدبختی دیگران و ناخوشایندتر از خوش‌بختی دیگران نیست. پس هرکس به اقتضای عواطف درونی خود، خوب یا بد بودن و یا سودمند یا زیانمند بودن چیزی را قضاوت می‌کند. عاطفه‌ای که انسان را بر آن وامی‌دارد که آنچه را می‌خواهد، نخواهد و آنچه را نمی‌خواهد، بخواهد «جبن» نامیده می‌شود. می‌توان جبن را ترسی دانست که انسان را وادار می‌کند تا با متحمل شدن شر کمتر، از بروز شر آتی اجتناب ورزد. اگر شری که فرد از آن خوف دارد بدنامی باشد، جبن، حیا نامیده می‌شود و اگر موجب اجتناب از شر آتی بوسیله ترس از شر دیگر شود، به طوری که انسان نداند کدام را انتخاب کند، در این صورت، ترس به شکل بهت درمی‌آید، به ویژه اگر هر دو شری که شخص از آنها می‌ترسد بسیار عظیم باشند (اسپینوزا، ۱۳۸۸: ۱۸۰).

دلالت‌های دیدگاه اسپینوزا برای روش‌های تربیت اخلاقی

۱) روش تربیت عقلانی

اسپینوزا انسان را موجودی عقلانی می‌داند که ماهیت او شامل تلاش‌هایی به سمت پرورش عقلانی است. فرد آزاد به جای تأثیرپذیری از عوامل کنترل بیرونی، از قوای عقلانی خود تأثیر می‌پذیرد. و همانطور که پیش‌ازاین گفته شد، آموزگار نمی‌تواند به طور مستقیم زندگی دانش‌آموزان را متأثر سازد. تأثیرگذاری آموزگار بر دانش‌آموزان، تنها با پرورش عقلانی آنها واقعیت می‌یابد. اسپینوزا، پیشرفت انسان را به رشد عقلانی او مرتبط می‌داند و معتقد است هراندازه قوای درونی و عقلانی فرد بیشتر پرورش یافته باشد، زندگی موفق‌تر و سعادت‌مندتری خواهد داشت.

هر فرد با هدایت فعالانه‌تر از داخل به جای تسلط منفعلانه فشارهای بیرونی، به سمت مراحل بالاتری از تکامل حرکت می‌کند. از آنجاکه پیشرفت انسان به تلاش و تعیین فعالانه بستگی دارد، هر فرد تنها زمانی به سطوح بالاتر دانش دست پیدا می‌کند که آنرا به عنوان مهمترین چیز در زندگی خود پذیرفته باشد. به همین دلیل، آموزش باید در جهت توانمندسازی دانش‌آموز طراحی شود. از این رو، می‌توان گفت که افزایش توان عملکردی فرد موجب می‌شود لذت بیشتری از زندگی ببرد. افزایش توان عملکردی، پیش‌شرطی ضروری برای پیشرفت انسان است. بنابراین، یک انسان فعال به قدر کافی با واقعیت رابطه متقابل دارد تا آنرا به روشی قابل اعتماد درک نماید (Puolimatka, 2001: 400-402).

و گمراهان بی‌معنی می‌نمایند و از تنفر و تحقیر اثری نمی‌ماند. شناسایی فارغ از قید ارزش و آگاهی فلسفی در همه چیز ضرورت را عیان می‌بیند و اینجا است که اهمیت داوری در هستی انسانی نمود پیدامی‌کند و ارزیابی و انتخابی صورت می‌گیرد. البته، این به آن معنی است که خود ارزیابی همچون عنصری از ضرورت کامل تجربه می‌شود. اثر شناسایی آزاد از قید ارزش در رفتار مرد خردمند، خاموش شدن خشم، نفرت و زورگویی، شکفتن خصلت شکیبایی و انتظار، و بازشناسی ضرورت وجود همه اشکال رفتار، حتی در زندگی و رفتار بی‌خردان است (یاسپرس، ۱۳۸۷: ۱۰۰-۹۹).

انسان با خیال اینکه مردم چیزی را دوست دارند یا از آن متنفر هستند، آن چیز را دوست خواهد داشت یا از آن متنفر خواهد بود. یعنی از حضور آن خشنود یا متالم خواهد شد. به همین دلیل، می‌کوشد تا هر عملی را که تصور می‌کند مردم آن را دوست دارند یا موردپسند آنها است، انجام دهد. این نوع کوشش که برای انجام دادن اعمالی و ترک اعمالی دیگر صرفاً برای خشنود ساختن دیگران مبذول می‌شود، «شهرت‌طلبی» نام دارد. در صورتی که این فعالیت برای خشنود ساختن گروهی از مردم انجام‌پذیرد، معمولاً آنرا «انسانیت» می‌نامند. فعالیتی که فرد دیگری سعی داشته با انجام آن ما را خشنود نماید، لذتی به ما می‌بخشد که «ستایش» تلقی می‌شود و رنجی که از ابراز انزجار رفتار دیگران در مورد خود احساس می‌کنیم، «نکوهش» نامیده می‌شود (اسپینوزا، ۱۳۸۸: ۱۷۱). «تنفر» از کسی به این معناست که او را علت رنج خود می‌دانیم. به همین دلیل، فردی که از دیگری متنفر باشد، می‌کوشد تا وی را طرد یا نابود کند، مگر زمانی که بترسد با این کار، رنج او به رنجی شدیدتر دچار آید. و یا گمان برد که بدون شر رساندن به شخص مورد نفرت می‌تواند از آن شر دوری گزیند. در این صورت، میل به طرد یا نابودی فرد در او خاموش خواهد شد (اسپینوزا، ۱۳۸۸: ۱۷۹). به عقیده اسپینوزا، منظور از خیر، هر نوع لذت و هر امری است که منجر به لذت می‌شود. بالاخص هر چیزی است که آرزوی ما را برآورده می‌کند. مقصود از شر اما، هر نوع الم است، بالاخص هر آنچه که مانع برآورده شدن آرزوی ما می‌شود. و هرکس بر حسب عواطف درونی خود نیک و بد، خیر و شر، بد و بدتر و خوب و خویتر را قضاوت می‌کند. برای مثال، فرد خسیس چنین می‌اندیشد که بهترین چیزها ثروت است و بدترین آنها فقر؛ فرد شهرت‌طلب هیچ چیز را به اندازه خوش‌نامی آرزو نمی‌کند و از چیزی به اندازه بدنامی نمی‌هراسد؛ و برای فرد حسود



از نامتناهی خلقت می‌شویم. وقتی ما به خدا عشق می‌ورزیم، به هیچکس رشک نمی‌بریم (ladona, 2010: 34) و از بهای دانش متفکران دیگر نمی‌کاهیم؛ زیرا خدا در همه چیز وجود دارد و خرد او در هر قومی نمودار است.

به‌طور کلی، علت اهمیت اندیشه‌های اسپینوزا و نفوذ او در میان اندیشمندان بعد از وی را می‌توان در چند مورد بیان نمود:

- تأکید او بر عقل در مقابل الهام و پافشاری بر این مسئله است که بشر در باطن خود بذر خدایی دارد.

- مجسم نمودن یک جهان جبری. همانگونه که دانش جدید نیز طبیعتی را معرفی می‌کند که کاملاً پیرو قانون بوده و در آن جایی برای هوس و مداخلات ویژه وجود ندارد.

- پرهیز از عقاید انسان‌انگارانه درباره خداوند و برتر دانستن وجود او از تمام محبت‌ها و کینه‌ها. اسپینوزا معتقد است، کسی که خدا را واقعا دوست دارد، انتظار ندارد که در عوض او را دوست بدارند (بابایی، ۱۳۸۶: ۲۹۴).

در نهایت، هدف اصلی تربیت از دیدگاه اسپینوزا، هدایت افراد برای استفاده از نوع سوم دانش است زیرا این تنها راه دستیابی به فضیلت و شادی است. در هر صورت، او بر این باور است که بیشتر مردم قادر به دستیابی به نوع دوم دانش نخواهند بود و در بهترین حالت با روش نیمه عقلانی نوع اول دانش را تجربه می‌کنند و یا ممکن است بدون دانش کافی طوری رفتار کنند که گویی از آنچه باید، شناخت کافی دارند. افراد معمولی به‌گونه‌ای هستند که بدون شناخت عقلانیت فضیلت‌های اخلاقی به لحاظ بیرونی با آن هماهنگ می‌شوند. در حالی که، فضیلت اخلاقی اصیل یک بیان عقلانی است، فضیلت اخلاقی بیرونی، شبه‌عقلانی است. از دیدگاه اسپینوزا، یک تلقین‌گر مؤثر باید با ورود به زندگی خصوصی دانش‌آموز، او را با عقاید خود آشنا کند و چنان تصویری از خود ارائه دهد که دانش‌آموز علاقه شدیدی به خیال‌پردازی با تصورات ایجاد شده توسط او پیدا کند. معلم باید بتواند دانش‌آموز را فرمانبردار دستورات اخلاقی بار آورد.

بحث و نتیجه‌گیری

اسپینوزا ملاک فضیلت را بقای انسان می‌داند. او از این ملاک نتیجه می‌گیرد که باید اعمالی انجام دهیم که قدرت و عمر ما را افزایش دهد. اگر بپذیریم که ملاک فضیلت بقا است؛ اما به آموزه معاد نیز معتقد باشیم، نتیجه غیر از آن خواهد بود که اسپینوزا در پی آن است. به عقیده اسپینوزا، ممکن

دغدغه اصلی اسپینوزا آموزش دادن به افرادی است که استعداد پیشرفت عقلانی را دارند. او با آموزش تلقینی مخالف است و از آموزشی دفاع می‌کند که سعی دارد ذهن افراد را ورزیده کرده و از کژی‌ها دور نماید. زیرا این تنها راهی است که دانش‌آموزان را برای درک موقعیت‌های مختلف و حصول موفقیت توانمند می‌سازد. اسپینوزا معتقد است که دانش‌آموزان در دو مرحله به شناخت دست‌می‌یابند، ابتدا با استفاده از تصور اطلاعات دریافتی آنها را تشخیص دهند، سپس، با خرد خود آنها را سازماندهی می‌کنند. از آنجا که مقدار دانش بالقوه‌ای که فرد می‌تواند بدان دست‌یابد، نامحدود است، پیش از هر چیز، باید حوزه جستجو را به دانشی که به‌طور پیش‌فرض برای تکامل انسان ضروری است، محدود نمود. اما با استفاده صرف از دو مرحله بالا برای کسب دانش جامع کافی نیست و لازم است با بهره‌گیری از شناخت شهودی نظم و یگانگی عقلی جهان را درک کرد. در واقع، افراد برای یافتن ارتباط کلی سازه‌های محدودی که با عقل طبیعی به شناخت آنها دست‌یافته‌اند، به نوعی دیدگاه کل‌گرایانه نیاز دارند (Joachim, 1964).

آموزگار باید با هدایت دانش‌آموزان در پیمودن مراحل رو به تکامل عقلانی، آنها را در کسب شهود کلی و یافتن ارتباطات میان عقاید مختلف و یگانه نمودن طبیعت- شامل ذهن انسان و سایر عناصر طبیعت- توانمند سازد.

به عقیده اسپینوزا، تربیت شامل تحلیل سیستماتیک حقیقت عقلانی در جهت کسب شهود عقلانی کلی است که با قطعیت عقلانی اعتبار دانش کسب‌شده همراهی می‌شود. رشد در دانش که شامل دانش درباره رابطه فرد با بقیه طبیعت است، بخش اصلی فرایند تکامل و پیش‌شرط فضیلت است. بنابراین، کسی که نسبت به خویشتن ناآگاه است، نسبت به مبنای کلی فضیلت و در نتیجه نسبت به تمام فضائل ناآگاه است و آنها را سطحی و کم‌ارزش می‌بیند.

۲) روش محبت عقلی و تأکید بر روش غیر

تلقینی

نظام روحانی اسپینوزا با مفهومی که از محبت عقلی خدا دارد به اوج خود می‌رسد. این محبت به امید هیچ پاداشی بنا نهاده نشده. به نظر اسپینوزا خدا برتر از اخلاقیات است. او پرهیزگاران را پاداش نمی‌دهد و بدکاران را به کیفر نمی‌رساند. بنابراین، محبت خدا فی‌نفسه خوب است؛ زیرا به‌وسیله این محبت است که ما به حد برتر می‌رسیم و جزئی

منابع

- اسعدی، سیدحسین (۱۳۸۷). *فلسفه از آغاز تا مطهری*. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- اسپینوزا، باروخ (۱۳۸۸). *رساله در اصلاح فاهمه*. ترجمه اسماعیل سعادت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- استراتون، پل (۱۳۷۹). *آشنایی با اسپینوزا*. ترجمه شهرام حمزه‌ای. تهران: نشر مرکز.
- بابائی، محمود (۱۳۸۶). *سیری در اندیشه‌های اخلاقی*. تهران: انتشارات سرمدی.
- جهانگیری، محسن (۱۳۸۲). *اسپینوزا، شرح اصول فلسفه دکارت و تفکرات مابعدالطبیعی*. تهران: انتشارات سمت.
- سعادت، محسن (۱۳۷۴). *ایدئالیسم آلمانی از ولف تا پیروان جدید کانت*. اصفهان: نشر پرش.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۵). *تاریخ فلسفه*. ترجمه غلامرضا اعوانی. تهران: انتشارات سروش.
- یاسپرس، کارل (۱۳۷۸). *اسپینوزا، فلسفه الهیات و سیاست*. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: انتشارات طرح نو.
- یاسپرس، کارل (۱۳۷۵). *اسپینوزا*. تهران: انتشارات طرح نو.
- Bacharach, P. and Baratz, m. s. (1970). "Power and Poverty: Theory and Practice". Oxford University Press. New York.
- Joachim, H. (1964). "Study of the Ethics of Spinoza". New York: Russell and Russell, INC.
- Lloyd, G. (1996). "Guidebook to Spinoza and the Ethic". London and New York: Routledge Philosophy.
- Ladona kay, C. (2010). "An analysis of the effects of sacred and secular moral education on moral behavior in American public education". Ed. D, Oral Roberts University.
- Puolimatka, T. (2001). "Spinoza's Theory of Teaching and indoctrination". Department of Education. University of Helsinki. Finland.
- Warberton, j. (1962). "Spinoza and moral education". Educational Philosophy and Theory, Vol.36. No.4. p: 433-454.
- است عملی در این جهان باعث نابودی انسان شود، اما همین عمل زندگی ابدی همراه با علم، قدرت، آرامش و لذت را برای فرد به ارمغان آورد. بنابراین، با وارد کردن آموزه معاد، مصادیق فضیلت و سعادت معنایی متفاوت خواهدداشت. اسپینوزا عمل را تابع معرفت می‌داند. به تعبیردیگر، کسی که به مفید بودن عملی آگاهی یافت، نسبت به آن عمل نیز میل پیدا می‌کند و پس از میل، عمل از او صادر می‌شود. درحالی‌که ارتباط میان این عوامل لاقول در پاره‌ای از موارد ضروری نیست، ممکن است به فایده عملی آگاهی یابیم و حتی نسبت به آن میل شدیدی داشته‌باشیم، اما آن عمل را انجام ندهیم. فرد روزه‌دار با وجود علم و میل شدید به آب و غذا باز از خوردن و آشامیدن امساک می‌کند.
- اسپینوزا باوجود مطرح کردن ایده «توان بالقوه انسانی»، نسبت به این توان بدبین است. فرض او این است که بیشتر مردم نمی‌توانند به سطوح بالاتر دانش دست‌یابند و منفعل هستند. بنابراین، باید از تلقین برای آموزش آنها استفاده کرد. علیرغم ایده‌آل اسپینوزا راجع به خود تعیینی عقلانی، او در جلسات خود از گفتگوی عقلانی دفاع نکرد (Puolimatka, 2001: 406-408).
- علیرغم ایرادهای وارده بر تربیت اخلاقی اسپینوزا، نکات قوتی هم در دیدگاه‌های تربیتی او وجود دارد که می‌تواند رهنمودهای مثبتی برای تعلیم و تربیت و به‌خصوص تربیت اخلاقی به‌دنبال داشته‌باشد. اسپینوزا تأکید زیادی بر تربیت عقلانی و خردورزی دارد. او عنوان می‌کند که همه کوشش مریبان باید تلاش برای این نکته باشد که دانش‌آموزان را به سطح سوم دانش که شهود عقلانی است برسانند. او در تعریف تربیت می‌گوید: «تربیت تلاشی برای بالا کشیدن شاگرد از قلمرو خیال‌پردازی به سمت خردورزی است. همچنین، تربیت شامل تحلیل سیستماتیک حقیقت عقلانی در جهت کسب شهود عقلانی کلی است». او تأکید زیادی بر هدایت از درون تحت لوای عقل و خرد به‌جای کنترل و هدایت از طریق نیروهای بیرونی دارد. در دیدگاه تربیتی او نقش معلم کنترل مستقیم شاگردان نیست، بلکه به‌صورت کاتالیزوری برای فرایند پرورش عقلانی عمل می‌کند. اسپینوزا تلقین را تنها تا آنجا که برای انفعال عقلانی دانش‌آموزان ضرورت دارد می‌پذیرد. او معتقداست خداوند نسبت به انسان نوعی محبت عقلی دارد و درسایه همین محبت است که انسان می‌تواند به آرامش دست‌یابد.

